**درس خارج اصول استاد معظم آقای حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر/ صیغه اطلاق / مقتضای اطلاق امر**

**14031023**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

خب بحث سر حقیقت وجوب تخییری بود در حقیقت وجوب تخییری احتمالات و اقوال مختلفی وجود دارد:

**وجه اول** اینکه هر دو عدل واجب تخییری واجب هستند ولی یک سنخ وجوبی هست دیگر لازم نیست خود او را بیاوریم می­توانیم او را رها کنیم و بدل او را بیاوریم

**وجه دوم** اینکه واحد لابعین خارجی واجب باشد

**وجه سوم** اینکه واحد لابعین مفهومی او واجب باشد

**وجه چهارم** این است که هر دو واجب هستند ولی با اتیان هر کدام از اینها تکلیف دیگری ساقط می­شود

**وجه پنجم**: معین عند الله واجب هست یعنی آن که اتیان می­شود آن واجب هست

**وجه ششم** که در کلام مرحوم آخوند نیامده به اصطلاح جامع هست البته حالا جامع هم یک جامع حقیقی یک جامع انتزاعی حالا بگوییم وجه ششم جامع حقیقی؛ و **وجه هفتم** جامع انتزاعی.

این هفت وجه را می­شود ذکر کرد که حالا یکی یکی ببینیم اولاً بعضی از این وجه ها اصلاً ثبوتاً معقول هست یا معقول نیست بعضیها اینها آیا به همدیگر برمی­گردند یا برنمی­گردند عرض کردیم احدهمای لابعین واحد لابعین خارجی یا معین عندالله اینها واجب باشند خب این می­توانیم به یک معنایی بگوییم اگر شخصی امتثال کرد آن فرد خارجی که امتثال کرده مصداق واجب هست ولی اینکه حتماً وجوب به او تعلق گرفته باشد درست نیست چون این طور نیست که شخصی که عاصی باشد وجوب به او تعلق نگرفته باشد وجوب اختصاص به مطیع ندارد و شخصی که عاصی هست هیچ در عالم خارج فردی را محقق نکرده که نمی­دانم لابعین خارجی یا معین خارجی را ما بخواهیم تصویر کنیم حالا صرف نظر از اینکه اصلاً لابعین خارجی معنا ندارد لابعین خارجی اصلاً معنا ندارد معین خارجی هم او متعلق تکلیف نیست چون تکلیف اختصاص به مطیع این ندارد تکلیف اعم از مطیع و عاصی همه را می­گیرد این دو وجه وجه های قابل توجهی نیستند اصلاً باید حذف شوند این دو تا وجه هست یک **وجه هشتمی** هم هست آن این است که هر یک از اینها واجب هستند مشروط به ترک دیگری. مشروط به ترک دیگری.

در این هشت وجه بعضی از این وجوب اصلاً معقول نیست خیلی بعضی از این وجوب به همدیگر برمی­گردد اینکه احدهمای لابعین خارجی متعلق تکلیف باشد اصلاً احدهمای لابعین خارجی ما نداریم که این بحثها پیش بیاید معین خارجی هم چون خارج ظرف تعیینات است خارج که ظرف تردید نیست خارج بله مفهوم می­تواند اشاره تردیدیه به خارج داشته باشد حالا بعضی از آقایان می­گویند احدهما نه در ذهن نه در خارج موجود نیست.

نه، در ذهن موجود است. یعنی بعضی از مفاهیم مفهوم احدهما در ذهن موجود است ولی وجود خارجی ندارد آن را در حقیقت علم اجمالی به آن اشاره کردیم پس احدهمای لابعین خارجی معقول نیست اصلاً معین خارجی هم معقول خب هست معین عندالله ولی تکلیف که اختصاص مطعیین ندارد عاصین را هم شامل می­شود بنابراین نمی­توانیم بگوییم متعلق تکلیف و آن چیزی که شارع مکلف را به طرف او بعث می­کند آن معین خارجی هست

خب این دو تا عرض کنم یعنی آن مطلب را قبلاً عرض کردیم البته یعنی شارع می­خواهد این معین خارجی تحقق پیدا کند ولی اینکه می­خواهد معین خارجی می­خواهد این فرد خاص در خارج بیاید ولی اینکه می­خواهد این فرد در خارج بیاید معنایش این نیست که به شرط خارجیت پیدا کردن می­خواهد مقید به وجوب خاص شارع، مقید به تحقق خارجی نیست روی همین جهت گفتند که خارج ظرف سقوط تکلیف است نه ظرف ثبوت تکلیف.

این دو تا وجه وجه قابل توجهی اصلاً نیست اما عرض کنم خدمت شما اینکه مرحوم آخوند احدهمای لابعین مفهومی واحد لابعین مفهومی را ما با جامع بخواهیم فرق بگذاریم با جامع انتزاعی احدهما این یکی است اینها تفاوتی بین آنها نیست حالا من یک توضیحی عرض بکنم ببینید دو تا فرد خارجی که هستند این دو تا فرد، ذهن انسان گاهی اوقات یک مفهومی می­سازد برای اشاره به یکی از این دو تا مفهوم تردیدی، واحد بعین هم همین است چیزی غیر از این نیست البته یک نکته ای اینجا هست ببینید من تعبیری که می­کنم زید یا عمر زید یا عمر زید یا عمر کلمه یایی که در اینجا به کار رفته گاهی اوقات به معنای یای حقیقیه است یعنی فقط یکی از این دو تا نه هر دو آنها به طوری که زید و عمر این مجموعه مصداق این مفهوم نباشد گاهی اوقات نه، می­گوییم زید یا عمر به نحو مانعة الخلو یعنی زید تنهایی مصداق است عمر تنهایی هم مصداق است زید و عمر این مجموعه هم مصداق اوست ما احدهما را به دو شکل هم به نحوی که چیز باشد واحد به اصطلاح «أو» آن تردیدش به نحو أو حقیقیه باشد و هم در جایی که تردید آن به نحو مانعة الخلو باشد هر دو تصویر می­شود بنابراین در جایی که شما مثلاً در تخییر شرعی شارع مقدس گفته یا عتق رقبه کن یا مثلاً شصت مسکین را اطعام کن اگر شخصی در آنِ واحد هر دو را انجام بدهد هم شصت مسکین را اطعام کند هم عرض کنم عتق رقبه کند در آن واحد هر دو را روی ورق مثلاً فرض کن روی ورقه نوشته باشد عتق رقبه. از آن طرف اطعام ستین مسکین را هم روی ورق نوشته باشد اسمهای آن را نوشته باشد بعد به یک انشاء واحد بگوید آنچه که در این ورقه هست من انشاء می­کنم می­شود در آن واحد انجام بشود این آیا این چه شکلی است

اگر ما آن کسی که واحد لابعین می­گوید مرادش از واحد لابعین احدهمای حقیقی باشد احدهمایی که او تردیدیه حقیقه در مفهوم آن اخذ شده باشد وجوب امتثال اصلاً نشده چون فرض این است که می­گوید یکی از اینها نه هر دو هر دو تا مصداق نیست شما وقتی هر دو را محقق کردید اصلاً مصداق واجب را نیاوردید مصداق واجب این یکی تنهایی است آن یکی تنهایی است هر کدام از اینها مقید به اینکه همراه او چیز دیگری نباشد آن یکی هم مقید به این است که آن یکی همراه او نباشد وقتی هر دو تا را با هم آوردید خب امتثال نشده ولی اگر گفتیم أو آن به نحو أو مانعة الخلو هست امتثال با مجموعه شده امتثال تحقق دارد ولی با مجموعه امتثال تحقق پیدا کرده به دلیل اینکه خب بالاخره فرض این است که هم عتق رقبه مصداق واجب است هم اطعام ستین مسکینا اطعام واجب است هم هر دو با هم مصداق واجب است مصداق واجب هر یک از اینها بشرط عدم اتیان به دیگری نیست مجموعه اینها هم مصداق هست بعضی از مفاهیم مفهومی هستند که هم قلیل را می­گیرند هم کثیر را فرض کن من می­گویم به فقیر شما پول بده شما ده تومان به فقیر بدهید مصداق است بیست تومان هم بدهید مصداق است پنجاه تومان هم بدهید مصداق هست یعنی پنجاه تومان کلش یک امتثال است یک فرد امتثال است این طور نیست که فقط ده تومانی که در ضمن پنجاه تومان هست مصداق باشد نه مفهوم آن مفهومی هست که مردد بین قلیل و کثیر است مردد یک نفر و دو نفر است واحد و کثیر اینها مفاهیم می­توانند به این نحو باشند بنابراین مانعی ندارد که ما واجب تخییری را واحد لابعین بگیریم بین چون یک اشکالی گاهی اوقات مطرح می­کنند که اگر واحد لابعین باشد اگر مجموعه را با هم بیاوریم باید بگوییم امتثال واقع نمی­شود پاسخ مطلب این است که اگر مراد شما از واحد لابعین احدهمای لابعین گفتیم احدهما معنایش این است که یک مفهومی که در یک أو اخذ شده آن یا این أو که در این مفهوم اخذ شده اگر به نفع قضیه حقیقیه باشد أو یک حقیقیه باشد أو یک حقیقیه در مقابل أو مانعة الجمع و مانعة الخلو است یعنی هم مانعة الجمع باشد هم مانعة الخلو هر دو باید باشد خب اگر این طوری باشد معنایش این است که هر فردی به شرط عدم اجتماع با دیگری مصداق هست پس بنابراین وقتی مجموعه را شما می­آوردی امتثال نباید تحقق پیدا کند مشکلی نیست اگر به نفع أو مانعة الخلو باشد این امتثال به مجموعه آن واقع می­شود چون أو به نحوی احدهما به نحوی هست که مجموعه را هم شامل می­شود وقتی مانعة الخلو شد مجموعه را هم شامل می­شود

خب بنابراین از این جهت مشکلی نیست که احدهمای لابعین روی ما مشکل است ولی به نظر می­رسد احدهمای لابعین با همان جامع به نفع صرف الوجود یکی است ببینید ما مفهوم جامع را که می­گوییم جامع گاهی اوقات مفهومی هست که بالفعل بر تمام مصادیق منطبق است انسان؛ این انسان است این هم انسان است این هم انسان است وقتی بگوییم اکرم الانسان یک موقعی مراد اکرام تک تک انسانهاست چون همه اینها مفهوم انسان برای آن صدق می­کند معنای این مطلب این است که باید همه افراد آورده بشود البته به نحو انحلالی یعنی تکلیف متعدد به عدد افراد نمی­خواهیم بگوییم یک تکلیف است و مجموع تعلق گرفته نه به نحو انحلالی ولی باید تمام افراد را بیاوریم این خلف فرض ما اگر جامع هم می­گوییم جامع به نحو وجود صاری و مطلق الوجود و اینها نمی­گوییم جامع به نحو صرف الوجود یعنی اولین وجودی که از این جامع تحقق پیدا می­کند اولین وجوب با احدهما یکی است تفاوتی چیزی ندارد ولی ممکن است شما بگویید که جامع مراد ما از جامع جامع حقیقی است احدهما جامع انتزاعی است آن را حالا ممکن است آن را تفکیک قائل بشود حالا خیلی مهم نیست بعد در مورد آن عرض خواهم کرد

بنابراین این واحد لابعین مفهومی با جامع به نظر می­رسد خیلی تفاوت چندانی نداشته باشد ما باید بگوییم جامع ولی خب جامع را دو قسم کنیم بگوییم گاهی اوقات جامع حقیقی گاهی اوقات جامع انتزاعی

جامع حقیقی این است که وجه مشترک هستند که واقعاً بین این دو تا وجود دارند این در عالم خارج این دو تا متباین به ذات نیستند ولی در جایی که دو تا شی متباین به شی باشند هیچ جهت مشترک هم نداشته باشند عقل انسان می­تواند یک جامعی انتزاع کند به نام احدهما آن حالا می­شود جامع به دو قسم جامع حقیقی و جامع انتزاعی تقسیم می­شود

بنابراین احدهما لابعین و جامع انتزاعی که یکی از اقوال بود اینها یکی هستند این دو تا قول نیست از آن طرف دو تا قول بود یک قول این بود که هر دو اینها واجب هستند هر دو واجب هستند ولی با انجام هر یک از اینها وجوب دیگری ساقط می­شود یک قول.

یک قول دیگر این بود که وجوب هر کدام از اینها مشروط به عدم اتیان به دیگری است مشروط به عدم اتیان به دیگری است خب آیا بین این دو تا قول فرق است یا فرق نیست به همدیگر برمی­گردند یا برنمی­گردند پاسخ مطلب این است که یک بحثی اینجا وجود دارد که آیا مرحله امتثال و سقوط تکلیف مرحله ای هست مستقل از مرحله ثبوت تکلیف به طوری که اصلاً شارع و قانونگذار می­تواند در مرحله سقوط تصرف کند بدون اینکه در مرحله ثبوت تصرف کرده باشد خب بعضی از آقایان می­گویند نه مرحله سقوط ربطی به مرحله ثبوت ندارد بنابراین در بعضی از بحثها مثلاً اصلش در کلام شیخ انصاری است بعد از آن در کلام آقا ضیا در کلام آقای صدر دیگران این مطلب مکرر آمده که شارع مقدس می­تواند مسقط جعلی بیاورد مفرغ جعلی بیاورد مفرغ جعلی یعنی شارع می­تواند یک فردی را که فرد تکلیف نیست مسقط تکلیف قرار دهد فردی را که حقیقتاً ذمه مکلف را از تکلیف فارغ نمی­کند مفرغ جعلی قرار بدهد این بیانی است که این آقایان دارند

البته این بیان عرض کنم به نظر ما اصلاً این مطلب درست نیست ما اصلاً تصویر اینکه شارع مقدس امرش مطلق است یعنی تحریک او مطلق است می­گوید چه این را بیاوری چه نیاوری من تحریک می­کنم مشروط به ترک دیگری نیست ولی اگر آن ترک شد می­گوید این تکلیف ساقط می­شود این معنا ندارد ما اصلاً این را نمی­فهمیم به چه معناست البته یک ذهنیتی اینجا در کلام مرحوم آقا ضیا مطرح شده و بعد هم مرحوم آقای صدر دنبال کرده که آن هم با عرض کردم مکرر ما نمی­فهمیم آن بحث تفکیک بین فعلیت و فاعلیت است مرحوم آقای آقا ضیا می­گویند که تکلیف وقتی امتثال آن تحقق پیدا کند فعلیت تکلیف از بین نمی­رود فاعلیت تکلیف از بین می­رود و یک چیزی به نام فاعلیت غیر از فعلیت قائل هستند ما این هم باز برای ما قابل هضم نیست اصلاً فعلیت تکلیف چیزی نیست جز همان فاعلیت تکلیف جایی که فاعلیت تکلیف از بین برود فعلیت تکلیف هم از بین می­رود ما اینها را نمی­فهمیم

خب اینها حالا بحثهایی است که باید در جای خودش مفصل به آن پرداخته بشود البته خیلی هم نمی­شود هم به آن مفصل پرداخت چون در واقع بحث وجدانی است یک بحث خیلی برهان بردار و استدلال بردار و امثال اینها نیست

بنابراین این بیان مرحوم آخوند که تکلیف در واجب تخییری به هر دو طرف تعلق می­گیرد ولی با اتیان هر طرف تکلیف نسبت به طرف دیگر ساقط می­شود این باید برگشت کند به واجب مشروط. نمی­شود به غیر این واجب مشروط برگردد

شاگرد: موضوع تکلیف از بین رفته این فرقی ندارد.

بله همین هم هست موضوع تکلیف هم از بین رفته یعنی تکلیف مشروط به وجود موضوع است

شاگرد: فرقی ندارد بگوییم تکلیف مقید است یا مقید است ولی موضوع آن از بین رفته است

تکلیف همیشه مقید به موضوع است مقید به وجود موضوع است

شاگرد: عرفی؟

نه حقیقتاً همین است بحث ما بحث اثباتی نیست بحث ما بحث ثبوتی است یعنی حقیقتاً حقیقت اینها یکی هستند یا دو تا هستند حالا از جهت اثباتی و نحوه بیان و امثال اینها همه اینها را ممکن است تفکیک کنیم همان بحث به اصطلاح مفرغ جعلی و امثال اینها اثباتاً ممکن است متفاوت باشد در مقام اثبات ما مثلاً ممکن است بعضیها چیزها را مربوط به مقام اثبات بگیریم نه مقام ثبوت آنها ممکن است حالا بعد توضیح بیشتر را بعد عرض خواهم کرد ولی بحث، بحث مقام ثبوت قضیه است در مقام ثبوت قضیه به نظر می­رسد که هیچ فرقی بین عرض کنم یعنی نمی­شود تصرف در مقام امتثال و سقوط تکلیف کرد بدون اینکه تصرف در مقام ثبوت تکلیف هست یعنی مشروط بودن تکلیف با سقوط تکلیف به اتیان یک طرف یک چیز است

شاگرد: تفکیک بین مقام ثبوت و سقوط برا چی هست؟

تفاوتی این دو تا با هم ندارند یعنی بحث ما بحث ثبوتی است اما اینکه چگونه در مقام بیان این بیان یعنی آن امر واحد ثبوتی را اثباتاً می­شود به بیانهای مختلف بیان کرد حالا این را توضیح بیشترش را خواهم داد حالا صبر کنید

خب بنابراین به نظر می­رسد از هشت وجه که گفتیم چهار وجه بیشتر قابل تصویر نیست:

یک وجه این است که ما بگوییم که یک سنخ خاصی هست واجب تخییری.

یکی اینکه بگوییم به جامع حقیقی تعلق گرفته

یکی اینکه بگوییم به جامع انتزاعی تعلق گرفته

یکی هم بگوییم واجب واجب مشروط هست به هر دو طرف هست

ولی این وجه اول و وجه چهارم محصلش این است که هر دو طرف واجب هستند واجب ما متعدد است عدلها هر دو واجب است ولی اگر به جامع گفتیم تعلق گرفته واجب واحد می­شود متعدد نمی­شود تفاوت آن وحدت واجب و تعدد واجب است این خودش یک نکته مشترکی است که ممکن است بعضی از ادله ای که مثلاً کسی اقامه کند بر وحدت واجب یک جا آن دو وجهی را که واجب را متعدد می­کند زیر سوال ببرد و با اشکال مواجه کند این به این شکل

خب مرحوم آخوند اینجا حالا عبارت مرحوم آخوند را بخوانم بعد یک مقداری بحثهای آن را بیشتر دنبال خواهیم کرد دوستان بعدازظهر کلاس راهنما که خدمت شما هستیم منتقی الاصول آقای روحانی را ملاحظه بفرمایید اینجا یک سری بحثها و ریزه کاریها و چیزهایی در منتقی و بعضی از کلمات آقایان کلام آقای نائینی و دیگران هست ما وارد این بحثها نمی­شوم در همین حدی که در کلاس راهنما به آن بپردازیم اکتفا می­کنم حالا کلاس راهنما ملاحظه بفرمایید و یک مقداری می­خواهم بحث را زودتر جمع کنم

خب مرحوم آخوند در کفایه می­فرماید اذا تعلق الامر باحد الشیئین او الاشیاء و فی وجوب کل واحدٍ علی التخییر بمعنا عدم جواز ترکه الا الی بدلٍ یعنی می­گوییم یک سنخ خاصی است وجوب تخییری خودش یک وجوب خاصی است که نتیجه این وجوب این هست که وجوب تعیینی، عدم جواز ترک دارد که هیچ اصلاً نمی­شود ترک کرد وجوب تخییری عدم جواز ترک الا الی بدلٍ می­گوید شما می­توانید ترک کنید ولی باید بدل بیاورید تا ترک کنید یک سنخ وجوبی که این شکلی است او وجوب واحد لابعینه که البته بعداً مرحوم آخوند دو قسم می­کند واحد لابعین مفهومی و واحد لابعین خارجی که گفتیم واحد لابعین خارجی معنا ندارد واحد لابعین مفهومی هم در واقع بازگشت می­کند به وجوب جامع انتزاعی أو وجوب کل منهما مع السقوط بفعل احدهما که ما عرض کردیم این هم بازگشت می­کند که وجوب کلٍ منهما مشروطاً بترک الآخر. او وجوب المعین عندالله که گفتیم اصلاً معقول نیست و غیر از اینها یک مطلب دیگری هست که جامع حقیقی که در لا به لای فرمایش مرحوم آخوند این احتمال هم ذکر شده که بحث جامع حقیقی را ما مطرح کنیم هو اقوال

مرحوم آخوند می­فرماید که ما اینکه واجب واجب تخییری شده چرا واجب واجب تخییری شده یک موقعی به خاطر اینکه یک غرض وجود دارد و این غرض با هر یک از این افراد که اتیان شود تحقق پیدا می­کند اولی را اتیان کنیم تحقق پیدا می­کند دومی را هم اتیان کنیم تحقق پیدا می­کند خب وقتی غرض یکی است معنایش این است که واقع بازگشت مطلب به این است که آن واجب در حقیقت جامع بین این دوتاست به دلیل و التخییر در واقع به حسب واقع تخییر عقلی است نه تخییر شرعی تخییر عقلی به آن جامع حقیقی برمی­گردد اینجاها هم تخییر شرعی بازگشت می­کند به تخییر عقلی چرا ایشان می­گوید که لوضوح أن چون به خاطر قاعده الواحد یک قاعده داریم الواحد لایصدر من الاثنین الواحد لایصدر الا من الواحد غرض از این واجب صادر می­شود غرض معلول اتیان واجب هست این در عالم ذهن ولو غرض علت است علت غایی را می­گویند در عالم ذهن علت است ولی در عالم خارج معلول است آن ذو الغایه است بنابراین وقتی در عالم خارج معلول آن است این غایت وقتی فرض کردیم که غرض ما واحد است باید آن ذوالغایه هم واحد باشد کان الواجب فی الحقیقه هو الجامع بینهما و کان التخیر بینهما بحسب الواقع عقلیاً لاشرعیاً و ذلک لوضوح ان الواحد لایکاد یصدر من الاثنین بما هو اثنان ما لم یکن بینهما جامع فی البین می­گوید اگر قاعده واحد نباشد اصلاً اصل سنخیت بین علت و معلول از بین می­رود خب چطور شد این شی واحد هم به توسط اولی تحقق پیدا کرد هم به توسط دومی بین علت و معلول سک سنخیتی هست که هر چیزی علت هر چیزی نیست این سنخیت اقتضا می­کند که این معلول واحد علت واحد داشته باشد ما اینجا معلوم واحد اگر دیدیم هم از اولی حاصل می­شود هم از دومی حاصل می­شود از آن کشف می­شود که بین اولی و دومی یک جامع حقیقی وجود دارد که از آن جهتی که هر یک از این افراد مصداقی از مصادیق آن جامع هستند این معلول از آنها مترشح شده و از آنها صادر شده خب بنابراین ایشان می­گوید در واقع تخییر شرعی برمی­گردد به تخییر عقلی اثباتاً به جای اینکه چون نمی­توانسته شارع مقدس از آن جامع یاد کند در مقام اثبات گفته که یا عتق رقبه کند یا اطعام ستین مسکینا کن به خاطر اینکه می­خواهد اشاره کند که اینها یک جامعی دارند و به وسیله آن جامع را به این وسیله ایجاب کرده خب این یک طور

یک طور دیگر این هست که و ان کان بملاک عنه یکون فی کل واحدٍ منهما غرضٌ لایکاد یحصل مع حصول الغرض فی الآخر باتیانه ایشان می­گوید گاهی اوقات هر دو غرض دارند یعنی هر دو هدف هست ولی اگر یکی را آوردید دیگری دیگر نمی­شود غرض استیفاء شود یعنی ناظر به مرحله استیفاء غرض هست اگر چنین باشد که علت واجب تخییری بودن این هست که امکان نه اینکه دو تا غرض وجود ندارد و غرض فقط یکی است نه دو تا غرض است ولی این دو تا غرض را با هم نمی­توانم من استیفا کنم چون هر کدام را که بیاورم با آوردن یکی دیگری استیفاء نمی­شود ببینید من مثلاً مثالی بزنم من اگر غذای مثلاً پلو بخورم سر درد من خوب می­شود چلو بخورم پلو بخورم سردرد من خوب می­شود چلو بخورم پا درد من خوب می­شود خب هر دو اینها من مصلحت هست برای من که هر دو خوب بشوم ولی خب من بالاخره یک شکم که بیشتر ندارم یا می­توانم پلو بخورم یا می­توانم چلو بخورم امکان ندارد هم پلو بخورم هم چلو بخورم بنابراین امکان خارجی ندارد و فرض هم این است که این دو تا ملاکهای آن اهداف بر من مساوی است چون مساوی است شارع مقدس گفته که یکی از اینها را اتیان کن علتی که گفته یکی از اینها را اتیان یعنی گفته این واجب تخییری است علتی که واجب تخییری کرده نه به خاطر اینکه دو تا یک ملاک بیشتر نبوده نه دو تا ملاک بوده ولی من هر کدام از اینها را که استیفاء بکنم دیگر نمی­توانم دیگری را استیفاء کنم مرحوم آخوند می­فرماید اگر غرض از تکلیف به این شکل باشد ما باید واجب را واجب تخییری را سنخ خاصی از وجوب بدانیم حالا ادامه بحث مرحوم آخوند را ملاحظه بفرمایید بعداً ادامه آن را فردا صحبت خواهیم کرد وصلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد